

هو العليم

کیفیت تأثیرگذاری جنود رحمان و جنود شیطان بر ذهن و قلب انسان

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۳۹

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

دیروز در بحثی که در جلسهٔ مخدرات قم داشتیم، صحبت از کیفیت تأثیرگذاری جنود رحمان و جنود شیطان بر تفکر و ذهن و قلب و قوای استعدادی انسان بود که البته مطلب ناتمام ماند - ان شاء الله که رفقا آن بحث دیروز را پیگیری می کنند یا پیگیری کردند - و عرض کردیم که اگر خدا بخواهد تتمه اش را امروز در مجلس دوستان در اینجا مطرح کنیم، البته با یک نحوه نگرش و جهت گیری دیگر.

حرکت انسان به سوی آخرین مرتبهٔ کمالی، اساس همهٔ ادیان الهی و به خصوص دین مقدس اسلام

به طور کلی همهٔ ادیان الهی و به خصوص دین

مقدس اسلام، براساس حرکت انسان به سوی

آخرین مرتبه کمالی او است و این ارزش دین است. دینی که نتواند انسان را به بالاترین نقطه از مرتبه کمالی برساند، این دین، دین ناقصی است. و این مسئله به مسائل دیگر کلامی و فلسفی و اشکالاتی که در آنجا پیدا خواهد شد برمی گردد. مثل یک حوزه‌ای که نتواند طلاب و دانشجویان خودش را به بالاترین مرتبه که مرتبه اجتهاد است برساند؛ اساتیدش از تدریس در این مرتبه ناتوان باشند؛ کتبی که در اختیار است، این کتب کافی برای رساندن یک طلبه و یک دانشجو به مرتبه اجتهاد و همین‌طور مراتب بالاتر علمی در فلسفه و امثال ذلک نیست. یا دانشگاهی که این دانشگاه نتواند در رشته مشخص، طلاب و دانشجویانی را که علاقه‌مند هستند به آن مرتبه برساند، خُب طبعاً این دانشگاه یک دانشگاه ناقصی خواهد بود و افراد برای اینکه به مرتبه متوقع خودشان برسند نیاز دارند به اینکه دانشگاهشان را تغییر بدهند و به جای دیگری بروند، خارج از کشور بروند یا در سایر جاهای دیگری که بتواند از عهده این مسئله بربیاید، بروند.

دین هم همین است، بنده این مطلب را در حواشی که بر رسالهٔ اجتهاد و تقلید مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - زدم و اخیراً هم منتشر شده است، توضیح دادم که چطور مرجعیت باید بتواند از عهدهٔ رساندن به بالاترین مرتبهٔ کمالی یک مقلّد بریاید،^۱ حالا مقلّد اگر خودش کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه نیست، آن دیگر به عهدهٔ خودش است. ولی او باید در مرتبه‌ای از معرفت باشد، در مرتبه‌ای از بصیرت باشد، در مرتبه‌ای از توان و استعداد برای ارائهٔ مبانی و ارائهٔ احکام باشد، حکمی را که صادر می‌کند، مطلبی را که بیان می‌کند، مقلّد که می‌خواهد به این مسئله عمل بکند، تمام این احکام باید در راستای رساندن مقلّد به بالاترین مرتبه از کمالات انسانی باشد، کمالات انسانی هم مشخص است که

^۱ . رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۵:

«نکته اساسی در اجتهاد و وظیفه مجتهد این است که: مجتهد باید بداند وظیفه او، رشد دادن به نفس خود و نفوس دیگران به سوی عالم قرب است؛ و این مسئله با دلجویی از افراد و همراه شدن با خواسته‌ها و تمایلات آنها و انحراف از مسیر حق، به دست نمی‌آید. و لذا با این روش، هم نفوس مستعدّه آنان مُهمَل و بی‌استفاده خواهند شد و طرفی از این دیانت و شریعت برای وصول به مراتب معرفت و کمال نخواهند بست و در آخرت مورد بازخواست و اعتراض آنان مواجه خواهد شد، و هم از تکلیف و حکم الهی سربلندی نموده است و باید در روز بازپسین پاسخ دهد.»

برگشتش به معرفت توحیدی به نحو اتم و اکمل است، این وظیفه، وظیفه مجتهد است. البتّه خُب مطالبی در آنجا هست که در اینجا جای صحبت آن مطالب نیست.

به طور اجمال دین باید یک هم چنین خصوصیتی را داشته باشد، یک هم چنین شرائطی را داشته باشد. بنابراین هر راهی که انسان بخواهد آن راه را برود و آن راه در این مسئله ناتوان باشد، آن راه نمی تواند یک راه الهی باشد. هر مسیری، هر مبنایی، هر مکتبی، هر مدرسه ای، هر جایگاهی و هر شخص مدعی [باید این توان را داشته باشد که شخص را به آن نقطه مطلوب برساند و] شخص مدعی هم برای رساندن افراد به آن نقطه مطلوب، نیاز به این دارد که خود او یک هم چنین توانی داشته باشد برای اینکه به این نقطه برسد.

روی این اصل، بالاترین مرتبه از حد کمال، رسیدن به آن حقیقت توحید و تجرد تام و به دست آوردن سلطان معرفت است چنانکه بسیاری از بزرگان از رسیدن به این مقام به این قسم تعبیر

کردند. و این قضیه مسئله‌ای است که در وهلهٔ اوّل، شناختِ نسبت به راه را می‌طلبد که انسان نسبت به راه چه شناختی دارد؟ چه مسئله‌ای را در نظر می‌گیرد و تا چه حد نسبت به مسیرش اطلاع دارد؟ اینکه بزرگان خیلی تأکید می‌کردند و حتی به بنده هم می‌فرمودند که: «زیاد افراد را به این مسیر دعوت نکنید، بلکه درصدد باشید که فهم آنها را بالا ببرید،» این به‌خاطر همین نکته است که وقتی که انسان نسبت به آن مقصد و مآلش، آن فهم و بینش و بصیرت کافی را ندارد، طبعاً اعمال و رفتار او در آن میزان و مرتبهٔ مطلوب قرار نمی‌گیرد.

افکار مختلف افراد، علت وجود اختلاف برداشت آنها از کلام بزرگان

من قبلاً هم این مطلب را گفتم اما حالا یک مرتبه به ذهنم آمد و دیدم که تذکرش، تذکر خوبی است، گرچه شاید دوستان این مطلب را شنیده باشند، ما در زمان مرحوم آقا مشاهده می‌کردیم که افراد در ارتباطشان با ایشان، دارای دیدگاه‌های مختلفی هستند، بعضی‌ها می‌آمدند به‌صرف اینکه [ایشان را ببینند و خلاصه از حال و هوای ایشان باخبر بشوند و مطلبی را بشنوند و...!] البته این مسئله در زمان

همهٔ اساتید ایشان هم بوده، در زمان ائمه
علیهم‌السلام هم بوده، این مسئله، یک مسئلهٔ عادی
است، علی‌کلِّ حال افراد مختلف هستند، در
دیدگاهشان مختلف هستند، در آن میزان فهم و
کیفیت برداشتشان مختلف هستند.

الآن ممکن است من که این مطالب را می‌گویم،
دوستان برداشت‌های مختلفی از صحبت من داشته
باشند، یعنی وقتی که من یک ساعت صحبت کردم
و صحبت‌های من تمام شد، اگر به رفقا بگویم که
هر کدامتان یک کاغذ دستتان بگیرید و خلاصهٔ آنچه
منظور من بود را در آن بنویسید، طبعاً ممکن است
اختلاف‌هایی در کیفیت این نوشته‌ها وجود داشته
باشد، هر کس برحسب آن اطلاعات و فهمی که از
مسئله دارد، می‌تواند کلام انسان را برطبق آن پیاده
کند و در ذهن و نفس خودش قرار بدهد و آن نکاتی
را که مورد نظر خود او است، آنها را بزرگ کند و آن
نکاتی را که موافق با فکر و نظر او نیست، آنها را
تضعیف کند. اینها مطالبی است که خُب هر کسی
دارد، همه در عالم خودشان و در فضای خودشان

این مسائل را دارند.

بنده یادم هست که یک وقت در مجلس مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بودیم و ایشان راجع به مطالبی صحبت می کردند، از جمله راجع به مسئله جنگ و جبهه و امثال ذلک صحبت می فرمودند، و آن مجلس در همان زمان جنگ بین ایران و عراق بود، جلسه عصر جمعه بود و ایشان در صحبت هایشان اشارات و کنایاتی راجع به این زمینه داشتند. دقیقاً یادم هست وقتی که مجلس تمام شد دیدم دو سه نفر به بقیه می گویند: «دیدید آقا حرف ما را زد!» درحالی که نظر ایشان صد وهشتاد درجه برخلاف نظر آنها بود. یعنی اگر من در آن مجلس نبودم، خُب نمی توانستم قضاوت کنم که آیا حرف اینها درست است یا نه؟ ولی من که خودم در آن مجلس هستم و حضور دارم، من که دیگر خودم الآن دارم مطلب ایشان را می شنوم. از آن گذشته خُب من که نسبت به مبانی و مطالب ایشان بیش از شما اطلاع دارم، او که دیگر پدر من است، من در خواب، بیداری، مرض، صحت، بیمارستان و غیر بیمارستان همیشه پیش ایشان بودم. ولی ببینید یک شخص یک ساعت

صحبتی را می‌شنود و بعد نتیجه آن صحبت صد
وهشتاد درجه با آنچه او می‌خواهد مطرح کند در
تقابل قرار می‌گیرد! اینها شاگردان آقا بودند، همین‌ها
بودند که از مرحوم آقا دستور و ذکر می‌گرفتند ولی
ببینید مسئله ذهن و فکر چقدر در این قضیه دخالت
دارد؟!

یک وقت انسان ذهن خودش را خالی می‌کند، از
همه اطلاعات و داده‌ها و گذشته‌ها و آنچه در پیشش
هست بیرون می‌آید و بعد فرض کنید که پیش یک
ولی خدا قرار می‌گیرد که ببیند او چه می‌گوید، اما
یک وقت نه، با پیش‌فرض‌ها و اطلاعات از قبل
اندوخته شده و برداشت‌های ذخیره شده، در آن
مجلس و در آن درگاه و در آن عتبه قرار می‌گیرد،
خب در این صورت آن ولی خدا و آن شخص بزرگ،
دیگر به این آسانی نمی‌تواند همه چیز را عوض کند.
اگر بخواهد درست در یک نقطه مقابل او صحبت
کند ممکن است اصلاً به‌طور کلی مسئله یک چیز
دیگری بشود، اصلاً ممکن است اصل قضیه را رها
کند و بگوید: «این چه قضیه‌ای بود؟ این چه کسی

بود؟ اصلاً این شخص (یعنی این ولیّ خدا) مشکل دارد!» خُب نسبت به مرحوم آقا می گفتند که: «اصلاً ایشان مشکل دارد! با مسائل مشکل دارد! با چه و چه مشکل دارد!»

یک جریان اتّفاق افتاد، یک قضیه اتّفاق افتاد، یک مطلب اتّفاق افتاد و بعضی از همین شاگردان مرحوم آقا در دانشگاه علیه ایشان کاغذ پخش کردند - الان کاغذهایش هست، البته بنده ندارم ولی بعضی‌ها دارند، به من هم نشان دادند چون ما هم جزء مقصرین و مجرمین بودیم، البته بنده نفر اوّل بودم و نفر دوّم هم پدر مظلوم و بنده خدای ما بود - که اینها اصلاً مسئله دارند، مشکل دارند، فکرشان این است، مرامشان این است! ببینید! یک قضیه و یک امتحان اتّفاق افتاد و این حرف‌ها و مطالب را راجع به مرحوم آقا زدند! البته بعداً آن بنده خدا پشیمان شد و توبه کرد و نامه توبه برای مرحوم آقا نوشت و گفت که: «من مثل همان حُر هستم که آمد در کربلا و توبه کرد!» مرحوم آقا هم به ایشان فرمودند که:

راه خدا همیشه باز است ولی شما به خاطر این کاری که کردید دیگر نمی‌توانید از من استفاده

بکنید، و باید سراغ کس دیگری بروید! راه خدا

باز است، هر کس توبه بکند راهش باز است ولی

من دیگر نمی‌توانم به شما [استفاده برسانم!]

خلاصه یک‌هم‌چنین مسائلی هم هست!

هم‌چنین قضایایی هم هست! توجه کردید؟! ولی آن

بنده خدا توبه کرد و نامه نوشت و بنده هم نامه‌اش را

دیدم.

لزوم استفاده کامل از اولیاء الهی برای رسیدن به بالاترین مرتبه کمال

علی‌کلّ حال، ببینید مسئله چقدر فرق می‌کند؟ در

زمان مرحوم آقا ما می‌دیدیم افرادی که برای دیدن

ایشان می‌آمدند، حالا یک نفر از شیراز آمده بود، از

تبریز آمده بود، از خارج آمده بود، اینها باهم فرق

می‌کردند. خُب یک کسی می‌خواست بیاید آقا را

ببیند و مطلب ایشان را بشنود، در ساعتی، فرصتی،

چند کلمه صحبت از ایشان بگیرد و با خودش ببرد

[و عمل کند، عده‌ای از افراد که می‌آمدند، به این

نحوه پیش ایشان می‌آمدند. اما عده‌ای هم می‌آمدند

که فقط ایشان را دیده باشند، همین قدر نه بیشتر!]

من یادم هست و خودم شاهد بودم که ایشان در

ارتباط با اساتیدشان وقتی که در کنار آنها می‌نشستند،

تمام وجود ایشان فقط می شد چشم و گوش، انگار تمام سر و پا و دست و ... تبدیل به چشم و تبدیل به گوش می شد و چنان در چهره آن اساتیدشان دقیق می شدند [که برای ما جای تعجب بود که علت این همه دقت چیست؟!] بعداً یک مرتبه می دیدم ایشان مطلبی را می گویند! گفتم: من اصلاً نفهمیدم. ایشان فرمودند: «عجب! تو هم که اینجا نشسته بودی!»

ایشان چه نکته‌هایی را با آن دقت و ظرافت می گرفتند و به کار می بستند! خُب برای همین ایشان شدند آقای فلان دیگر! بی جهت که انسان به جایی نمی رسد.

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - ما قبل از مجلس میوه‌ای به دوستان می دادیم که بخورند، آن وقت این افراد که از این امکنه مختلف و دور و نزدیک برای دیدن ایشان می آمدند، همه فکر و ذکر اینها این بود که تا آقا رفتند، بلند شوند و بروند آن باقی مانده گلابی و سیبی که در ظرف ایشان باقی مانده بود را بردارند و بخورند! ببینید! مقدار استفاده این افراد همین قدر بود! خب تو چرا نگاه به فکر ایشان نمی کنی؟ چرا به زبان ایشان نگاه نمی کنی؟!

چرا فقط فکر آن باقی ماندهٔ سیب و گلابی ای هستی
که در ظرف ایشان باقی مانده است؟! این شخص در
همان مرتبهٔ سیب و گلابی مانده، و الآن هم معلوم
است که همان است، یعنی رشد ندارد، ترقی ندارد.
تو که الآن بعد از این مدت آمدی و به قول خودت
سالی یک بار توفیق پیدا می‌کنی، و صحبت ما هم
همین است که تو اگر فرض کنید که سالی یک مرتبه
به طهران می‌رفتی، اما حالا خانمت یک بیماری پیدا
کرده که برای درمان او هم باید به طهران بروی، آیا
می‌گفتی که من که سالی یک دفعه می‌روم پس او را
هم همان موقع می‌برم یا اینکه نه، هر ماه او را
می‌بردی؟! چطور برای زیارت امام رضا علیه‌السلام
و دیدن آقا می‌گویی اگر خداوند قسمت بکند سالی
یک بار می‌آیم و ایشان را هم می‌بینیم؟! پس قسمت
تو هم همین مقدار است.

یک وقت کسی نمی‌تواند و از عهده برنمی‌آید،
خب آن یک مطلب دیگری است، ولی این شخص
که این‌طور نبود.

پس حالا که این‌طوری می‌آیی آیا فقط باید

به دنبال سیب و گلابی و ته مانده آن سیب و گلابی و
آبی را که ایشان خوردند بیایی که فقط آن ته مانده را
به عنوان تبرک بخوری؟! خیلی خوب، این عیبی
ندارد و ثواب هم می بری و خدا هم به تو اجر می دهد
ولی چرا از یک دریا فقط به مقدار یک استکان اکتفا
می کنی؟!

این را می خواهم عرض کنم که آن کسی که به تو
مجال می دهد، راه می دهد، در منزلش را برای تو باز
می کند و وجود خودش را در اختیار تو می گذارد
برای اینکه در این دریا غوطه بخوری، شنا بکنی، به
قعرش فرو بروی، به عمقش بررسی، به عجایبش پی
بری - بالأخره در دریا عجایبی وجود دارد دیگر -
چرا تو فقط در همان مقدار کنار ساحل ایستاده ای که
یک موج بزند و تو لیوان آب خودت را پر کنی و
بگویی که آقا ما گرفتیم؟! خُب چرا باید یک هم چنین
مسئله و یک هم چنین موقعیتی ازدست برود؟! حالا
که یک هم چنین شخصیتی آمده که ما را به بالاتر
برساند چرا ما همین طور خودمان را در مرتبه پایین
نگه داریم؟! صحبت بنده این است.

یک دین الهی باید بتواند افراد را به بالاترین مرتبه

برساند، بنابراین باید آن حد بالا را به همه افراد ارائه بدهد، مبنا این است، صحبت این است، احکام این است، خصوصیات این است، مبانی این است، برنامه این است، بسیارخوب این گوی و این میدان. هر کسی می‌تواند به قدر همت و فکر و استعداد خود جلو بیاید. راه بسته نیست.

عمل به تکلیف الهی تنها هدف از تألیف رساله نوروز

یک وقت یکی از دوستان و رفقای صمیمی و قدیم ما که الآن هم به ما محبت دارد آمده بود و در آن موقع بنده مشغول تألیف رساله نوروز بودم، وقتی که مطلع شد که ما مشغول تألیف این رساله هستیم شروع کرد با ما صحبت کردن که:

فلانی بیا از خیر نوشتن این کتاب و رساله نوروز بگذر. الآن این مسئله در میان مردم رایج است، همه به آن عادت کردند و تبدیل به یک سنت شده است، تو می‌خواهی الآن برخلاف سنتی که همه دارند به آن عمل می‌کنند قیام کنی! اصلاً تو از اوّل، قلمت یک چیزیش می‌شد! در هر مسئله‌ای که می‌خواهی وارد بشوی مثل اینکه قرار بر این است که یکی به نعل بزنی و یکی به میخ بزنی و خلاصه علی‌کلّ حال [برخلاف آن

عادت مرسوم صحبت کنی!]

من گفتم: خُب چه کار کنم دیگر؟! جنس ما خراب است! ما از آن اوّل خرده شیشه داشتیم دیگر! و بعد هم قرار نیست که ما کپی و زیراکس بزنیم، بالأخره مسئله به این نحو نیست، اگر قرار باشد که انسان [طبق مذاق عموم و خوشایند عموم حرکت] کند، خب می تواند طور دیگری عمل کند که دل همه را هم به دست بیاورد. خُب بنده هم بلد هستم و می توانم این کار را هم بکنم، فرمولش را هم بلد هستم و بهتر از بقیه هم بلد هستم، به یک قسمی و یک طوری همین نوروز را هم چنین عیدش کنم که از عید غدیر هم بالاتر باشد! بلد هستم، اما به چه بهایی؟! به چه بهایی!؟

اتّفاقی این را هم حالا خدمتتان عرض بکنم که من چند روز پیش توسط یکی از دوستان به نوشته ای برخورد کردم که یکی از افراد که از منسوبین مرحوم آیه الله خمینی - رحمه الله علیه - بود، در نوشته هایی که راجع به مسائل گذشته نوشته بود، قضیه جالبی را نقل کرده بود که برای من جالب بود! - البتّه بنده به توسطی می دانستم که ایشان نوروز را به عنوان عید

قبول نداشتند، بنده این را از یک جا می دانستم ولی
خُب به دنبال مدرک و سند آن می گشتم - ایشان در
آنجا نوشته بودند:

ما در یکی از همین روزهای فروردین که افراد به
مناسبت نوروز و همین طور به مناسبت دوازده
فروردین که روز جمهوری اسلامی بود، برای
ایشان تبریک فرستاده بودند، ما هم متنی را تهیه
کردیم که ببریم پیش ایشان که اگر ایشان این متن
را امضا کنند آن را پخش کنیم و منتشر کنیم.
وقتی که داشتیم برای ایشان این متن را
می خواندیم رسیدیم به اینجا که ما از همهٔ احبه و
اعزه که به مناسبت عید نوروز و یوم الله دوازده
فروردین تبریک فرستاده بودند تشکر می کنیم!
ایشان فرمودند: لفظ عید را حذف کنید!

و این از مطالبی است که اتّفاقیّاً برایم خیلی جالب
بود و به آن دوستم گفتم: خُب اگر این را زودتر به
من می گفتید من این قضیه را در همین رسالهٔ نوروز
به عنوان اینکه ایشان هم نوروز را به عنوان عید قبول
نداشتند می آوردم. و خب حق هم همین است و
صحیح هم همین است. توجه می فرمایید؟!!

خُب من می توانم این کار را انجام بدهم،

(می‌توانم طوری بنویسم که دل همه را به‌دست بیاورم) ولی بالأخره این دو روز دنیا می‌گذرد، اما فردا چه می‌شود؟! این دو روزمان می‌گذرد، دل این شخص را به‌دست می‌آوریم، دل آن شخص را به‌دست می‌آوریم، به‌به و چه‌چه‌ها هست، خُب عیبی ندارد باشد، اما بالأخره فردایی هست، پس فردایی هست، خبری هست، همیشه که این‌طور نمی‌ماند، خُب حساب فردا چه می‌شود؟! اینها چیزهایی است که یک‌خرده انسان را به فکر می‌اندازد، این مطالب یک‌خرده انسان را در نگرانی قرار می‌دهد که ما نسبت به اعتقادات مردم چه مسئولیتی داریم؟ آیا مسئولیت‌مان این است که به هر کیفیت بگذرد؟! آیا مسئولیت ما این است؟! اگر این است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم برای چه آمد؟ خُب نمی‌آمد، پیغمبر از وقتی که آمد شروع کرد به مبارزه کردن با همین اعتقادات تا وقتی که از دنیا رفتند. آخرینش هم همین جریان غدیر بود که برخلاف رضایت همه مردم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به خلافت و وصایت بعد از خودش انتخاب کرد و بعد هم خداحافظ! که آن بلا را بر سر دخترش و

نوه‌هایش و ذراری‌اش درآوردند تا همین‌طور کشیده
شد تا همان‌جایی که باید کشیده شود و الآن هم هنوز
ادامه دارد!

یک مرجع و یا یک مجتهد، مرجعی نیست که
بخواهد دل همه را به‌دست آورد و کار مردم را
راحت کند! بله، ما در بعضی از موارد داریم که باید
سهل گرفت، باید آسان گرفت، در مسائل ظاهری و
عادی و اموری که کم‌اهمیت است باید سهل و آسان
گرفت، ولی خُب در خیلی از مسائل هم باید آنچه
حق است گفته شود.

ایشان به من گفت:

شما الآن این‌همه تألیفات دارید، این‌همه
نوشته‌جات و سخنرانی‌داری، الآن در اینجا و در
خارج از اینجا و در دنیا معروفیت و... پیدا
کردی، اما با این رساله نوروزی که می‌نویسی،
این رساله آن موقعیت شما را از آنچه هست
خارج می‌کند، چون این رساله با دیدگاه و سیره
و روش و سنت مردم در تعارض است! و [علاوه
بر این اگر هم شما این رساله را ننویسی] به جایی
بر نمی‌خورد!

گفتم: عزیزمن! اشتباه شما همین است! من

تابه حال به خاطر مردم دست به قلم نبردم که امروز
به خاطر مردم، این قلم را کنار بگذارم! من آنچه در
ذهنم است مطالب و مبانی است که از ارتباط با
بزرگان و اولیاء خدا و عرفا در من قرار گرفته است
و از بین هم نخواهد رفت. این مرتبه و این موقعیت،
طبق مسئولیتی است که پدرم بر عهده من گذاشته و
طبق وظیفه‌ای است که امام زمان من علیه السلام
بر عهده من قرار داده است و طبق تکلیفی است که
خدای متعال بر عهده فردی که چیزی را می‌داند، قرار
داده است و حتی تهدید هم کرده است که اگر افشا
نکنی و انتشار ندهی مورد مسئولیت و مورد عقاب و
خطاب قرار خواهی گرفت! بنده وظیفه دارم آنچه را
می‌دانم در راستای این قضیه به افراد بگویم، هر کسی
می‌خواهد گوش بدهد و هر کسی نمی‌خواهد ندهد.
بنده متعهد دین مردم نیستم، ولی دین مردم کس
دیگری است، یک نفر است و تمام و او هم امام زمان
علیه السلام، حضرت بقیه الله ارواحنا فداه است نه بنده
و نه امثال بنده، مطلقاً.

آنچه ما وظیفه داریم این است که آن چیزی را که
می‌فهمیم و حق تشخیص می‌دهیم، آن را برای مردم

بیان کنیم، هر کسی می خواهد بسم الله، هر کسی هم نمی خواهد نخواهد. اصلاً به جای یک روز عید نوروز، سیصد و شصت و پنج روز عید بگیرید، چه کسی گفته که باید یک روز عید نوروز باشد؟ دلش می خواهد سیصد و شصت روز عید بگیرد، باشد بگیرید، ولی خُب بعدش چه؟ بالأخره این عیدها یک روز تمام می شود یا نه این عیدها باید تا روز قیامت هم باشد؟! خُب بالأخره تمام می شود دیگر، اگر بخواهد تا قیامت هم باشد بالأخره یک روز تمام می شود و این عید تبدیل به عزا می شود. حالا دائماً ما بگوییم: خدا عمر فلانی را به بلندای آفتاب بلند کند! خدا عمر فلانی را تا روز قیامت قرار بدهد! نه آقا جان! هر کسی پرونده ای دارد، سر ثانیه، [وقتی که وقتش شد، عمر افراد را تمام می کند].

عدم تأخیر اجل هر کسی از موعد مقرر خودش

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند، ایشان از دوستان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بود، قبرش هم در قم است. خیلی اهل حال و اهل کشف و... بود، ما آن زمان کوچک بودیم، سیزده چهارده سالمان بود، می رفتیم پیش او می نشستیم و

خلاصه اصرار می کردیم و او هم از این چیزهایی که داشت برایمان می گفت. حال خوبی داشت، مخصوصاً آخر عمر که حالاتش یک تغییر و تحول بنیادین پیدا کرده بود، خدا رحمتش کند! ایشان یک وقت به ما می گفت که:

من در فکر بودم اینهایی که فوت می کنند چرا بعضی ها چشمشان باز است و فوت کردند، و چرا بعضی ها بسته است؟ یک روز گفتم که این را از خود جناب عزرائیل سؤال کنم که خلاصه این چه قضیه ای است؟! (گفتم که ایشان حالاتی داشت!) می گفت: حضرت عزرائیل به من جواب داد می دانی چرا؟ چون من وقتی که برای قبض روح کسی می روم، در همان حالی که هست روح او را می گیرم، اگر چشمش باز است مهلت نمی دهم که چشمش را ببندد و اگر چشمش بسته است مهلت نمی دهم که چشمش را باز کند، لذا این است که تو می بینی که بعضی ها چشمشان بسته است و بعضی ها چشمشان باز است.

قضیه این است. من و بالاتر از من، هر کسی که می خواهد باشد، برای این لحظه دستان می لرزد! ما آدمی نیستیم که در مقابل [حضرت عزرائیل بتوانیم

عرض اندام کنیم!] اگر تمام دنیا را جمع بکنیم، تمام دستگاه‌ها را بیاوریم، تمام پزشکان و متخصصان را دور خودمان جمع کنیم که بتوانیم حتی یک ثانیه از آن موعد مقرر، تأخیر در مرگ خود بیندازیم، نمی‌توانیم.

والدۀ ما دو سال پیش به رحمت خدا رفت. بنده در همان بیمارستان بودم و قضایایی که پیش آمد را مشاهده می‌کردم. با دوستان و رفقا نشسته بودیم، ایشان ناراحتی آثورت پیدا کرده بودند و حدود سیزده سانت پارگی آثورت داشتند و قرار بود که ایشان را عمل کنند. همین‌که داشتند ایشان را برای عمل به طبقۀ بالا می‌بردند، یک‌مرتبه من احساس کردم که این عمل باید انجام بشود و نتیجه‌اش هم این خواهد شد و فردا هم ما ایشان را به مشهد منتقل خواهیم کرد! ولی گفتم که خُب حالا که این‌طور است و قرار بر این است که این کار انجام بشود من دیگر نمی‌توانم بگویم که عمل نکنید، من نمی‌توانم جلوی تقدیر و مشیت خدا را بگیرم، این قضیه باید انجام بشود و مالش هم مشخص است. خلاصه

دیگر با افرادی که در آنجا بودند به قسمی و با تعبیری صحبت می‌کردیم که آماده باشید که خلاصه معلوم نیست این عمل فایده‌ای داشته باشد! حالا دعا کنیم خدا هرچه صلاح است همان را پیش بیاورد! صحبت ما به نحوی بود که آن همشیره‌ها به من می‌گفتند: «مثل اینکه از صحبت‌هایت معلوم است که مادرمان فوت می‌کند!» می‌گفتم: علی‌کلّ حال، ما باید تسلیم رضای خدا باشیم، ما نمی‌دانیم چه خواهد شد! توجه می‌کنید؟! درحالی که آن بندگان خدا تمام زحماتشان را کشیدند، بهترین افراد، بهترین موقعیت، ولی قرار بر این است که این مسئله ختم بشود، در این قضیه شکی نیست و انجام می‌شود، ما هم باید وظیفه‌مان را انجام بدهیم.

وظیفه اولیاء الهی ارائه آخرین مرتبه رشد و کمال انسانی

[خلاصه صحبت در این بود که آن شخص به ما می‌گفت که از نوشتن این کتاب نوروز منصرف بشو!]
من گفتم که من باید این کتاب را بنویسم، اتفاقاً مرحوم آقا هم تا آخر عمرشان آرزو داشتند که این کتاب را بنویسند ولی نتوانستند و از دنیا رفتند. و من برای هیچ

تألیفی به اندازۀ تألیف این کتاب خوشحال نشدم با اینکه این کتاب، کتابی است که خُب خیلی برخلاف روند و جریان و مسائل و اموری است که هست امّا آنچه در پس پرده می‌دانم این است که ما باید آن بالاترین حد و مرتبه‌ای را که رسول‌خدا صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ و آلِهِ و سلّم و امام زمان علیه‌السلام برای این امّت و این مردم خواسته‌اند، به مردم ارائه بدهیم.

بله! می‌توانیم مراتب پایین را ارائه بدهیم و بگوییم که عید بودن نوروز اشکال ندارد و اصلاً به جای سیزده روز، بیست و سه روز می‌گیریم! مسئله‌ای نیست چون بالأخره صله رحم است، دیدن فامیل است، می‌روید همدیگر را می‌بینید، به همدیگر عیدی می‌دهید و این اصلاً باعث تحبیب قلوب می‌شود، باعث محبت می‌شود! چه اشکال دارد؟! در اسلام هم که این همه تاکید شده! خُب اینها چیزهایی است که همه می‌گوییم دیگر! خُب آقا جان چرا این تحبیب قلوب را در دهه غدیر نگذاریم؟ چرا در عید فطر تا پنج روز بعدش نگذاریم؟ چرا پنج روز برای امام زمان علیه‌السلام نگذاریم؟ چرا؟! چرا نباید

اذهان مردم را به اسم امام زمان علیه‌السلام آشنا کنیم؟! چرا بچه‌های ما هنوز اسامی دوازده امام علیهم‌السلام را نمی‌دانند؟ چرا نمی‌دانند که آیا سیزده تا امام داریم؟! چهارده تا داریم؟! صد و چهل تا داریم؟! چرا باید این طور باشد؟! چرا باید اطلاع آنها بر نوروز و سیزده به در و چهارشنبه سوری و این کوفت و زهرمارها، بیشتر از اطلاع آنها بر جریان عید غدیر و عید فطر و عید قربان و مراسم اصیل اسلامی باشد؟! چرا؟! چون ما در آن سطح فکر و بصیرت از دیدگاه و منظر تشیع قرار نداریم، چون نداریم نمی‌توانیم بگوییم.

اما اگر کسی آن دیدگاه را داشته باشد و می‌داند که توجه به این مراسم در قبال توجه به توحید و ولایت و توجه به آن اصل است - همان طوری که بنده تاحدودی در این کتاب توضیح دادم - اگر این مسئله را بداند دیگر اصلاً به نوروز و... فکر نمی‌کند. من اصلاً نمی‌دانم که چه موقعی موقع تحویل سال است! فرداش می‌پرسم که چه بود و که بود و...؟ می‌گویند: تو ندیدی دیشب چه بود؟! می‌گوییم: من اصلاً نمی‌دانم امروز اوّل سال است،

آخر سال است، روز اوّل است یا روز دوّم سال است! همین که بروم در آن فضا، یعنی به همین مقدار از آن حقیقت اصیل مبدأ و معاد دور شدم، به همین مقدار فاصله گرفتم، به همین مقدار از آن مبدأ، از آنجایی که باید تمام ذهنم را متوجه آن کنم، از آنجایی که باید تمام فکرم را متوجه آن کنم، از آن صاحب ولایتی که باید تمام وجود خودم را متوجه او کنم، فاصله می گیرم و به هفت سین و سمنو و ماهی و سوسک و سیخ و سه پایه و تحویل سال و... سر خودم را گرم می کنم! این قضیه چه می شود؟ این فاصله ای که در اینجا می افتد حجاب واقع می شود و دیگر نمی گذارد از آن طرف مطلبی بیاید، دیگر نمی گذارد این مسئله، (حقیقت مبدأ و معاد و این مرتبه معرفتی) در اینجا رشد پیدا کند.

این مطلب را به شما بگویم که وظیفه اولیاء الهی در این مدت این بود و همیشه هم همین طور است که همیشه آخرین مرتبه را ارائه بدهند. جامعه اسلامی جامعه ای است که آخرین مرتبه را نشان بدهد. حالا یکی می خواهد برود، یکی می خواهد

نرود، یکی می گوید: من نصف راه را می توانم بروم،
خُب خودش می داند.

الآن قضیه جالبی به نظر آمد، در زمان مرحوم آقا
- رضوان الله تعالی علیه - چندتا از دوستانشان باهم
قراردادی، شرکتي، چیزی درست کرده بودند و بعد
این شرکشان ورشکست شد. پولی را از افراد گرفته
بودند که کاری را انجام بدهند ولی خُب ورشکست
شدند. و به حسب ظاهر، آنچه ظاهر اسلام و
دستورات اسلامی است، این است که آن منزل
مسکونیِ شخص ورشکست شده، نباید از دست
برود، باید بماند، و جزو مستثنیات برای ادای دین
است، وسیله و مرکبی هم که شخص، سوار می شود،
آن هم همین طور است، خادم و خادمه ای که در منزل
کار می کنند، آنها هم همین طور جزو مستثنیات است
و نمی شود آنها را از شخص مدیون ورشکست شده
گرفت و به عنوان ادای دین به طلبکارها داد، خُب این
حکم ظاهر است. یکی از همین افراد پیش مرحوم
آقا رفت - اتفاقاً یک قرابت و ارتباط نسبی هم با
ایشان داشت - و گفت:

آقا قضیه ما این است و فلان است و ما الآن

ورشکست شدیم و الآن مقداری دین بر ذمه‌مان
است و من هم غیر از همین منزل و ماشین چیز
دیگری ندارم.

ببینید! این اولیاء خدا اصلاً به چه چیزهایی فکر
می‌کنند؟! حالا اگر من بودم چه می‌کردم؟ می‌گفتم:
نه آقا! شما که پول نداری و منزل و مرکب هم جزو
مستثنیات است، بنابراین چیزی بر ذمه شما نیست و
برو دنبال کارت، دیگر حالا هرچه شد که شد، ولش
کن! خُب این حکم، حکم ظاهر است، هرچه هم
بگویند همین است، به هرکدام از این دفاتر هم
مراجعه بکنند همین را می‌گویند، می‌گویند که آقا
مسئله اختلافی هم نیست. ولی ولیّ خدا یک
مسئولیت دیگری دارد، ولیّ خدا یک وظیفه دیگری
دارد، او هم می‌داند حکم شرعی همین است، او هم
می‌داند به حسب ظاهر، حکم همین است، ولی در
اینجا این فرد سراغ او آمده، یعنی شخصی که مدعی
شاگردی است نه شخصی که دارد در خیابان راه
می‌رود، این شخص شخصی است که مدعی
شاگردی است و می‌گوید که آقای فلانی! شما باید
به من گارانتی بدهی، من از خارج آمدم، از آمریکا

آمدم در اینجا و خودم را در دامن تو قرار دادم! این ولیّ خدا هم می گوید: من به تو گارانتی می دهم ولی به شرط اینکه تو هم یک قدم جلو بگذاری. این ولیّ خدا هم می داند که حکم شرعی ظاهری چیست؟ می داند در جاهای دیگر چه می گویند؟ می داند که منزل و... استثناء است، اما می گوید: فلانی! آیا یک چیزی به تو بگویم؟ آیا می خواهی به ظاهر دین برای تو حکم کنم یا می خواهی به واقع دین برای تو حکم کنم؟ ظاهر دین این است که منزل و مرکب جزو مستثنیات است و اینها باید در تحت ملکیت مدیون باقی بماند و مدیون می تواند که اینها را برای خودش نگه دارد، ولی اگر درویشی برو خانهات را بفروش و بده به همه آن دائن ها و آنهایی که به آنها بدهکار هستی! البته تا آنجا که بنده اطلاع دارم ظاهراً او درویش نبود و به همان حکم ظاهر اکتفا کرد! توجه کردید؟!

اگر درویشی برو منزل و ماشینت را بفروش! این حرف را چه کسی می گوید؟ این حرف را یک آدم در خانقاه و پای منقل و... نمی گوید، این حرف را یک عالم دینی می گوید که خودش اعلم علمای

نجف بود! تمام احکام دین در مشتش بود و تا آخر عمرش برخلاف صحبت نکرد و همه افراد به علمیت و اعلمیت و به میزان [زهد و تقوای] او اعتراف داشتند حتی مخالفین و دشمنانش! این حرف را این شخص می زند، پس می گوید: تو من را به عنوان یک مجتهد عادی به حساب نیاور، من را به عنوان عارفی که برای تو بالاترین را می خواهد، به حساب بیاور، این طور با من صحبت کن و خودت را به این نحو در اختیارم قرار بده.

اما اگر نه! اگر می خواست جایی غیر از اینجا برود، خب همه دفاتر هستند، اوه سیصدتا در قم ریخته! در کربلا، مشهد، شیراز، در همه جا دفتر هست و حضرت فلان و فلان! خُب آنها چه می گویند؟ می گویند: نه آقا! این منزل استثناء است و ماشین هم استثناء است. اما تو که آنها نرفتی بلکه تو به اینجا آمدی، حالا که اینجا آمدی - نکته در اینجا است - من هم باید به تو همانی را بگویم که تو به خاطر آن به اینجا آمدی! حالا می خواهی عمل بکن می خواهی عمل نکن، ظاهر دین را به تو گفتم و

باطن و حقیقتش را هم به تو گفتم، دیگر انتخاب با خودت است! البتّه خُب حالا تقدیر و مسئله بر چه بوده، ما آن را نمی‌دانیم. اما اولیاء خدا این‌گونه هستند که برای جامعه بالاترین را در نظر می‌گیرند، حالا جامعه به هر مقداری که در توانش است، در سعه‌اش است، در استعدادش است، در اقتضایش است، خُب به همان مقدار عمل می‌کند.

لذا در کتابی که نوشته می‌شود و مطلبی که گفته می‌شود، خُب ما هم وظیفه داریم که همان مطالب بزرگان را بگوییم دیگر، ان‌شاءالله از خودمان چیزی اضافه نکنیم! اگر خودمان هم انجام نمی‌دهیم ولی حداقل این عرضه را داشته باشیم که در انتقال مطالب، لحاظ امانت را داشته باشیم.

روی این جهت آنچه ما خدمت رفقا عرض می‌کنیم و یا اینکه اگر شنیده می‌شود که در بعضی از پاسخ‌ها به نحو دیگری پاسخ داده می‌شود، به خاطر همین قضیه است که در ارتباط با افراد، آنچه وظیفه است آن است که آنچه از بزرگان شنیده شده و در تجربه حسی و عملی و در صحبت با آنها این مسئله مورد توجه قرار گرفته است، آن مطلب به همان

کیفیت ارائه بشود. حالا اگر شخصی فرض بکنید که حکم ظاهر می‌خواهد، بسم‌الله! حکم ظاهر هم همین است، اما اگر بالاتر از حکم ظاهر می‌خواهد، آن‌هم این مطلب است. و حیف است که انسان این دو روز دنیا و این عمری را که خدا به او داده، در همان حیطة و افقى بگذراند که سایر افراد در ارتباطات خودشان، در کیفیت نماز و روزه خودشان، در کیفیت معاملات خودشان، در کیفیت تجارت خودشان، در کیفیت ارتباطات خانوادگی خودشان، به آن کیفیت می‌گذرانند! توجه کردید؟!

اگر شخصی واقعاً خودش را تسلیم حق کند همه مسائل در راستای ترقی او قرار می‌گیرد

بنابراین اگر شخصی واقعاً خودش را تسلیم کند، تسلیم آنچه خدا می‌خواهد، یعنی واقعاً انسان توبه کند و بدون پیش فرض، خودش را بسپرد به آنچه واقعاً خدا برای او در نظر گرفته است، آن مسائلی که برای او پیش می‌آید، همه در راستای ترقی او قرار می‌گیرد. مطالب و مسائل و موانعی که باید برطرف بشود خدا برای او برطرف می‌کند. مثلاً یک نفر هست که صحبت او برای این شخص ضرر دارد،

می گوید: به او یک تلفن بزنم، تا می خواهد تلفن بزند، صدای زنگ خانه در می آید و یک مهمان می آید و این شخص دیگر به او تلفن نمی زند. چه کسی این کار را کرده که این مانع پیش آمده است؟ یا اینکه یک نفر که برای او مفید است یک دفعه به دلش می آید که خبری از فلانی بگیرم، صحبتی با فلانی بکنم و فلان، چه کسی این مطلب را در سر این شخص می اندازد؟ از آنجایی که این برنامه ریزی انجام شده و از آنجایی که این قضیه روشن شده، در فکر این شخص می اندازد که با او تماس بگیرد، چون این تماس برای او مفید است؛ آن تماس برای او مضر است، پس جلوی آن گرفته می شود. در این قضیه باید فلان تصمیم گیری انجام بشود، چه کسی این را در ذهن می اندازد؟ جنود رحمان و لشکر خدا، لشکر ملائکه، اینها می آیند آن چیزی را که برای این شخص خوب است می گویند برو این کار را بکن یا در این دو راهی به این سمت برو.

حرکت با پیش فرض، علت غلبه ورود جنود شیطان

اما اگر انسان با پیش فرض بخواهد راه خودش را برود، بخواهد مسئله خودش را داشته باشد، بخواهد

مسیر خودش را داشته باشد، آن طرف (جنود رحمان) ورودش کم می‌شود و از این طرف (جنود شیطان) زیاد می‌شود، یک دفعه یک کسی که برای او مضر است، به ذهنش می‌آید که با او تماس بگیرد. یک دفعه یک کسی که برای او مضر است می‌گوید بروم سری به فلانی بزنم و نیم ساعتی خانه‌اش بروم و ببینم که چه مطلبی است؟ یک دفعه از یک جایی که برای او ضرر دارد، با او تماس می‌گیرند و کارت دعوت می‌فرستند، کارت عروسی می‌فرستند، کارت جشن می‌فرستند که فلانی باید بیایی‌ها، حتماً هم باید شرکت کنی، اصلاً اگر نیایی از تو دل‌خور می‌شویم، اصلاً اگر نیایی دیگر با تو حرف نمی‌زنیم! می‌رود در آنجا می‌بیند موسیقی است، در آنجا آلات حرام است، در آنجا فعل حرام دارد انجام می‌گیرد. ببینید! آن شرائط آماده می‌شود، این شرائط را چه کسی آماده می‌کند؟ جنود شیطان، آنها آماده می‌کنند. از آن طرف می‌شود جنود رحمان، از این طرف می‌شود جنود شیطان. به هر مقدار که به این طرف دل بدهی راه به این طرف باز می‌شود، به هر مقدار که به

آن طرف دل بدهی راه از آن طرف باز می شود و از این طرف بسته می شود. این مسئله و قضیه دائماً هست.

تأکید بزرگان نسبت به مراقبه

لذا بزرگان تأکید داشتند که نسبت به مراقبه ای که باید سلاک آن مراقبه را داشته باشند، همیشه این مطلب را در نظر بگیرند، نگویند الآن که این شخص تلفن کرده حتماً خواست خدا بوده! یک وقت ممکن است امتحانی در این وسط باشد، نگویند اگر قرار بر این است که من با این صحبت نکنم پس چرا یک دفعه فرض کنید که در فلان مجلس شرکت کردم و اتفاقاً بغل هم درآمدیم. خُب بغل هم درآمدید که بغل هم درآمدید اینکه دلیل نشد! پس شیطان کارش چیست؟ کار شیطان همین است که بیاید و به این وسیله با این وسوسه هایی که می کند او را از آن استحکام و استقامت و فکر اولیه ای که دارد سست کند، با این بهانه ها که اگر خواست خدا نبود پس این الآن نمی آمد بغل من بنشیند، اگر خواست خدا نبود پس این شخص نمی آمد در این مجلس بنشیند، اگر خواست خدا نبود این شخص الآن به من تلفن

نمی‌زد، اگر خواست خدا نبود این شخص من را دعوت نمی‌کرد، من که از این شخص جدا شدم، پس چرا دوباره من را دعوت می‌کند؟ من که از این شخص فاصله گرفتم پس چرا الآن که در این مسجد رفتم این شخص هم آمده؟ پس معلوم است که این خواست خدا است! هیچ‌کدام از اینها خواست خدا نیست. تمام اینها خواست شیطان است! خواست خدا همانی است که در فکر ت هست، آن خواست خدا است. خواست خدا همانی است که روی آن ایستادی.

انسان باید اوّل معنا را درست منقح کند و بعد وقتی که روی آن ایستاد دیگر بایستد، بخواهد بجنبد و بلرزد و کوتاه بیاید، شیطان و جنود شیطان، فضا را برای نفوذ مناسب می‌بینند و می‌گویند: به‌به! این دلش دلی نیست که ایستاده باشد! حمله! حمله چیست؟ اینکه او تلفن می‌زند، دیگری کارت دعوت می‌فرستد، دیگری اصرار می‌کند، دیگری قربانت شوم می‌گوید، آن دیگری ماچ می‌کند، خلاصه در این زمینه هر کسی به اطوار مختلف می‌آید، یک مرتبه

بعد از یک مدت می‌بیند علاقه‌اش نسبت به آنجا بیشتر شده تا اینجا، ای داد بیداد! ای داد بیداد! نسبت به اینجا دارد کم‌کم سرد می‌شود، نسبت به این فضا کم‌کم دارد موضع می‌گیرد! اینکه تا حالا دفاع می‌کرد حالا می‌بینید دارد موضع می‌گیرد! چه قضیه‌ای اتفاق افتاده؟! تو که تا دیروز دفاع می‌کردی، تو که تا دیروز این همه اظهار محبت می‌کردی، قضیه که سر جایش است، در اینجا که مطلبی پیش نیامده، مسئله‌ای تغییر نکرده، پس هرچه هست این است که اینجا (در قلب و نفس و فکر و ذهن تو) دارد چیزهایی عوض می‌شود!

پس به هوش باشیم و مواظب باشیم و دائماً خود را در محک قرار بدهیم و دائماً خود را در امتحان بینیم و دائماً تجربه کنیم و از تجربه برای مرتبه بالاتر بهره بگیریم. این همان مراقبه‌ای است که بزرگان نسبت به آن دستور می‌دادند.

استفاده بیشتر از اشهر ثلاثه رجب و شعبان و رمضان برای بهره‌گیری بیشتر از ماه‌های دیگر سال

خُب به تناسب ماه شعبان و ماه رمضان هم که در پیش داریم و طبعاً زمینه و بستر برای این مسئله بسیار

آماده‌تر است و اگر انسان فرض کنید که در موارد دیگر باید یک مقدار بیشتر با خودش ور برود، بیشتر اِعمال رویه کند، یعنی اِعمال قدرت نفسانی کند برای اینکه جلوی مسئله‌ای قرار بگیرد و از جریانی عبور کند اما در این ماه رجب و شعبان و به‌خصوص ماه رمضان، خدا وسیله‌اش را بهتر آماده کرده است و کأنّ جاده یک‌خرده هم‌چنین سرازیر هم است، یعنی نه‌تنها بدون مانع و بدون سربالایی است بلکه سرازیری هم است، یعنی اگر آن را هُل هم بدهید، دیگر ماشین یواش یواش حرکت می‌کند و نیازی به گاز دادن و دنده عوض کردن و... هم ندارد، یعنی خود طبع قضیه، انسان را جلو می‌برد.

لذا انسان باید استفاده کند تا بتواند از این موقعیت برای زمان‌های دیگر و برای ماه‌های دیگر بهره بگیرد. خلاصه آن موقعیت وجودی خودش را و آن میزانی را که در آن میزان قرار گرفته، آن میزان را تقویت کند و بر حجمش بیفزاید تا اینکه به فضل و رحمت الهی بتواند به وسیلهٔ این، از مطالب و مسائلی که در باقی ایام و ازمنه در جریان است عبور

کند.

حالا در این وقت باقی مانده به چند سؤال هم پاسخ بدهیم که یک وقت حمل بر بی توجهی نشود. خیلی برای بنده جالب است که چندی پیش وقتی که صحبت راجع به برگزاری جلسهٔ امروز شد، بعضی از دوستان پیشنهاد می کردند که شما این جلسه را به تأخیر بیندازید چون در یک هم چنین روزهایی ظاهراً دوستان و رفقا قصد سفر و مسافرت را دارند، ما هم که آدم بیکار و آزادی هستیم و کاری هم نداریم و حالا هر وقتی که شد می توانیم خدمت دوستان برسیم، پس این جلسه را برای یک وقت دیگری بگذاریم! ولی من با توجه به شرائط خودم وقتی که ملاحظه کردم و دیدم که بنده دیگر تا ماه رمضان فرصتی ندارم، گفتم که حالا ما جلسه را در امروز قرار می دهیم، دیگر حالا هر کسی از دوستان که ما توفیق زیارتشان را پیدا کردیم که خُب آنها را می بینیم، و هر کسی را هم که توفیق زیارتش را پیدا نکردیم، ان شاءالله که از دعای آنها محروم نخواهیم بود، ولی ظاهراً مثل اینکه برخلاف آنچه مطرح شده، عنایت و لطف دوستان نسبت به حقیر خیلی زیاد

است! البته بنده که در اینجا چیزی نیستم [ولی
عنایت دوستان] نسبت به راه و مکتب فراتر از این
است که ما یک‌هم‌چنین مطالب و تصورات و
تخیلاتی را داشته باشیم.

(مسئله شرعی)

عدم اشکال داشتن چشیدن غذا در هنگام روزه تا زمانی که از گلو پایین نرود

سؤال: آیا هنگامی که روزه هستیم می‌توانیم با
نوک زبان آب برنج را بچشیم تا مقدار نمک آن را
بفهمیم؟

جواب: بله! اشکالی ندارد. حتی بیشتر از
چشیدن تا وقتی که از گلو پایین نرود، آن‌هم ایرادی
ندارد. منتها خُب باید بعد از چشیدن، از دهان بیرون
ریخت؛ چشیدن ایراد ندارد، از گلو پایین رفتن ایراد
دارد.

رجحان عدم ورود به مسجد کوفه در هنگام عذر شرعی حتی به‌عنوان عبور از مسجد

سؤال: هنگام عذر شرعی آیا می‌توان از یک در
وارد مسجد [کوفه] شد و از درِ دیگر خارج بشویم
یا نه؟

جواب: نه! بهتر این است که وارد نشویم، چون
در آنجا خود ورودش ایراد دارد.

اشکال داشتن هدیه دادن عطر به زنی که آن را در بیرون از منزل استفاده می کند

سؤال: اگر بخواهیم به عنوان هدیه، عطر یا ادکلن به خانمی بدهیم که نمی دانیم در خارج از منزل از آن استفاده می کند یا نه، وظیفه ما چیست؟

جواب: خُب اگر ندانیم اشکال ندارد، اما اگر بدانیم، نه، نمی شود.

محدوده مجاز برای زن صاحب عذر در حرم ائمه و حضرت ابوالفضل علیهم السلام

سؤال: در زمان عذر شرعی تا کدام حد و مرز حرم حضرت علی یا امام حسین یا حضرت ابوالفضل علیهم السلام را می توان رفت؟

جواب: عرض کردم که در همان جا و فضایی که ضریح مطهر است و ضریح مطهر هم دیده می شود حضور زن ذات عذر در آنجا اشکال دارد، فرض کنید که من باب مثال بلا تشبیه، بلا تشبیه، این ستون را که در اینجا ملاحظه می کنید آن افرادی که در اینجا نشستند و آن افرادی که در آن فاصله هستند و این ستون برای آنها قابل رؤیت است، این ایراد دارد، ولی اتاق های دور یا افرادی که در آنجاها هستند ایرادی ندارد، بنابراین در رواق هایی که پشت حرم قرار دارد، حضور زن ذات عذر در آنجا ایرادی

ندارد، مگر اینکه در آنجاها هم وقف مسجد بر آنها خوانده شده باشد، یعنی مسجد باشد، ولی اگر وقف مسجد نباشد، رواق یا جایگاه‌های دیگری باشد، نه، آن ایرادی ندارد.

عدم اشکال در استفاده از صابون‌هایی که حاوی روغن حیوانات دریایی است

سؤال: حکم استفاده از صابونی که حاوی روغن

کوسه است چیست؟

جواب: اشکال ندارد، کوسه طاهر است و حتی

مرده‌اش هم طاهر است. [هیچ] حیوان دریایی نجس نیست مطلقاً.

عدم اشکال در گرفتن وکیل زن برای خانم‌ها

سؤال: آیا برای حل مسائل حقوقی، گرفتن وکیل

خانم برای خانم‌ها ایرادی دارد؟

جواب: خیر! ایرادی ندارد.

لزوم لحاظ رضایت پدر برای تحصیل و مسافرت

سؤال: در امتحان کتبی حوزه جامع‌الزهراء قم

قبول شدم و خانواده‌ام در کرج ساکن هستند. آیا شما

اجازه می‌دهید برای تحصیل به قم بروم و از خوابگاه

استفاده کنم؟

جواب: باید رضایت پدر در اینجا مورد لحاظ

قرار بگیرد. و همین طور نسبت به فضا و موقعیتی که در آنجا هست باید تحقیق بشود، بنده در این مسئله اطلاعات کافی ندارم، لذا نمی توانم نظر بدهم چون [محیطها] مختلف است.

سؤال: پدرم حدود یک ماه است که از منزل رفتند و نمی گویند که کجا رفتند، جواب تلفن را هم نمی دهند، جواب پیامها را هم خیلی دیر می دهند، با توجه به اینکه قبلاً اجازه می دادند که همه جا برویم، آیا من برای [مسافرت] باید از ایشان اجازه بگیرم؟

جواب: معمولاً هم همین طور است، با اینکه از منزل می روند ولی اطلاع نمی دهند که کجا می روند! خب بله، باید اجازه گرفت، بالأخره پدر جای خود را دارد. هر شخصی وظیفه خودش را دارد و باید به آن عمل کند.

(مسئله روایی)

بحثی پیرامون نقصان عقل و ایمان در زنان

سؤال: آیا زن که می گویند: «ناقص العقل و

الإيمان»^۱ است چطور می تواند به کمال برسد؟

^۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۲۹:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُطُوظِ، نَوَاقِصُ

جواب: سؤال‌های بالاتر از حد ما را از ما می‌پرسند! سؤال‌های آسان از ما پرسید، اینها سؤال‌های سختی است! ببینید بنده این قضیه را در یکی از جلسات مخدرات قم عرض کردم، این مخدره به آن نواری که مربوط به آن مسئله و آن جلسه است توجه کنند.^۱ عرض کردم که اینکه می‌گویند: «زن ناقص العقل است» عقل نه به معنای این عقل متعارفی است که الآن هست، نه این نیست بلکه به معنای این است که خداوند در زن، جنبه عاطفه و احساس و عطوفت و رحمت را بیش از مرد قرار داده است. به این نکته توجه کنید که خلقت زن و مرد یکی است، به هر نقطه‌ای که مرد می‌رسد به

لِوَقْعَةٍ مَّيِّاً فِي مَیْصِلَا وَ قَلَاَصِلَا بِنَ عَنَّ هُوَ عَقْفَنِّ نِهَایَا نَاصِقُنْ اَمَّا فِ
اَرْمَاةُ دَاهِشَفَنِّ لِهَوْقُ نَ اَصِقُنْ اَمَّا وَ نَ هِضِیَحَتِیْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ
وَ اَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِیْثُهُنَّ عَلَی الْاَنْصَافِ مِنْ مَوَارِیْثِ
الرِّجَالِ»

حیات جاوید، ص ۱۸۵:

«ای گروه مردمان! بدانید که ایمان زنان، و نصیب آنان، و عقل و درایت ایشان نسبت به طائفه مردان، در رتبه پایین‌تری قرار دارد؛ درباره نقصان ایمان آنها، محرومیت از نماز و روزه در ایام حیض، گواه صادقی است؛ و اما نسبت به نقصان نصیب و حظّ ایشان، باید گفت: میراث آنها از متوفی، نیمی از میراث مردان است؛ و اما درباره ضعف عقول آنها، همین بس که شهادت دوزن در حکم شهادت یک مرد پذیرفته خواهد شد»

^۱. مجلس ۱۵ مخدرات قم. در ضمن در انتهای مجلس ۲۲ مخدرات قم هم این سؤال مطرح و ایشان به اختصار جواب داده‌اند.

همان نقطه، زن هم می‌رسد و در این مسئله حتی به اندازه سر سوزن هم تفاوتی نیست.^۱ و ما اصلاً در روایاتی که فرض کنید که راجع به مقام و موقعیت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها داریم، روایات عجیبی است که حتی بعضی از ائمه علیهم‌السلام می‌فرمایند که:

ما در مشکلاتی که برایمان پیش می‌آید به مادرمان فاطمه‌زهرا سلام‌الله‌علیها توسل می‌کنیم!^۲

این چه مرتبه‌ای است که امام صادق علیه‌السلام که رئیس مذهب تشیع است و خودش هم صاحب ولایت کلیه و واسطه بین خالق و مخلوق است، دارد این حرف را نسبت به مادرشان می‌زنند؟! البته آن مشکلات مربوط به خودشان نه مشکلات مربوط به این عالم جمعی و عالم کثرت. در مسائل و عوالمی که مربوط به خود امام علیه‌السلام است، نه مربوط به ماها، نه مربوط به این عوالم، اینها که چیزی نیست، اینها زیر ناخن امام هم نیست، کل عالم وجود زیر

^۱. برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به کتاب حیات جاوید ص ۱۸۵ - ۱۹۱.

^۲. مصدر

ناخن امام هم نیست! آنچه مربوط به خودشان و مسائل مربوط به خودشان در ارتباط با پروردگار و سیر در اسماء و صفات کلیه است، در آن مسائل، توسل به مادرشان می کنند! این قضیه چیست؟ توجه کردید؟!

من حدود هفده سالم بود که با آن اخوی بزرگتر از خودمان که ایشان هم حدود نوزده سالش بود، از سفر مکه برگشته بودیم و با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در کربلا در منزل مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - بودیم، شب ها من می دیدم که ایشان تقریباً سه ساعت به اذان بلند می شدند، من هم از خواب بلند می شدم متها خودم را به خواب می زدم تا ببینم که چه قضایایی بین ایشان و مرحوم آقای حداد می گذرد؟ چون اگر تکانی به خود می دادیم و نشان می دادیم که بیداریم، صحبت آنها به جاهای دیگری می رفت، لذا صدایمان در نمی آمد تا ببینیم که اینها سه ساعت قبل از اذان که بغل همدیگر نشستند چه می گویند؟! خلاصه چیزهایی هم گیرمان آمد! خدا رحمت کند مرحوم آقا را، یک

وقت اواخر عمرشان، یکی دو سال آخر، یک وقت با هم نشسته بودیم یک دفعه من حرفی را زدم! ایشان فرمودند: «آقا سید محسن این را تو از کجا می‌دانی؟!» گفتم: می‌دانید از کجا؟ از همان شب‌هایی که من هفده سالم بود و...! بعد گفتند: «ای شیطان! خُب بگو بینم دیگر چه چیزهایی را شنیدی؟!» گفتم: بقیه را نمی‌گویم. خلاصه آن چیزهایی که قرار بود بشنویم می‌شنیدیم و چیزهایی گیرمان می‌آمد.

یک شب در همان وقتی که داشتند با هم صحبت می‌کردند و اتاق هم تاریک بود، چون مراعات ما را می‌کردند و چراغ را روشن نمی‌کردند، من شنیدم که مرحوم آقای حداد به مرحوم آقا می‌گویند: - چون مرحوم آقای حداد یک سفر به مکه برای حج تمتع رفتند و دیگر حتی عمره مفرده هم نرفتند -

هروقت من وارد مسجدالنبی می‌شدم آنچنان فضای ملکوتی و ابّهت و هیمنه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها مرا می‌گرفت که دیگر مجالی برای فکر کردن به جای دیگر را در من نمی‌گذاشت تا وقتی که از مسجد بیرون می‌آمدم!

یعنی ایشان حتّی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و

سَلَم هم دیگر نمی‌توانستند فکر کنند، یعنی آن موقعیت و جلال و عظمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها آن‌چنان نفس ایشان را می‌گرفت - آن‌هم آقای حدادی که خودش دریایی از سعه و... بود! - که می‌فرمودند: «چنان مرا می‌گرفت که من دیگر آن‌قدر غرق می‌شدم که تا وقتی که در مسجدالنبی بودم اصلاً نمی‌توانستم به چیز دیگری فکر کنم تا وقتی که خارج می‌شدم و به بیرون می‌آمدم!»

اینکه می‌گویند: «زن ناقص الایمان و ناقص العقل است» به‌خاطر این جهت است که آن جنبهٔ احساسی و عطوفتی که در زن نسبت به مرد بیشتر است، این جنبه بر رفتار او تأثیر بیشتری دارد نه اینکه تعقل ندارد، نه او هم عقلش عقل کامل است و حتی خیلی از زن‌ها نسبت به مردها قضاوت بهتری می‌کنند! بسیاری از چیزهایی را که ما از خیلی از زن‌ها در قضاوت‌ها، مشاوره‌ها و مطالبی که باهم مطرح می‌کنند، می‌بینیم که از مردها خیلی قوی‌تر و محکم‌تر و... هستند اما از نقطه‌نظر عمل خارجی، وقتی که پای عمل می‌رسد، می‌بینیم آن جنبهٔ عاطفی

و رأفتی را که خدا در زن به خاطر بچه و تربیت بچه و شوهرداری و... بیشتر از مرد قرار داده، [این جنبه می آید و در آن عمل خارجی تأثیر می گذارد و اقدام به آن عمل را در او سست می کند. البته تربیت بچه و...،] اینها خُب بالأخره وسیله می خواهد، همین طوری که نمی شود بگویند این کار را بکن و این کار را نکن، این زن باید خودش به نحوی منزل را بگرداند، بچه ها را تحت سرپرستی قرار بدهد، و آن مرد نمی تواند این وظیفه را انجام بدهد، وظیفه مرد، کار بیرون و مسائل بیرون از منزل است، وظیفه زن هم که خُب رسیدگی به امور منزل و بچه به واسطه همان لطافت نفس است، از این نظر تعبیر به ناقص العقل شده است. ولی منظور از آن عقل، عقل عملی است که در نهج البلاغه هم نسبت به این قضیه، این روایت آمده است. دوستان آن صحبت بنده را راجع به این قضیه مورد توجه قرار بدهند، در آنجا این مسئله توضیح داده شده است.

(مسئله سلوکی)

لزوم عمل به وظیفه و رضایت نسبت به مقدرات الهی و فراز و نشیب های زندگی

سؤال: همسر من به خاطر کارهایی که انجام می دهم

یا بعضی از کارهایی را که انجام نمی دهم به من

می گویند که: «از تو راضی نیستم!» همچنین به من

می‌گوید: «به من اجازه بده تا تجدید فراش کنم!»

تکلیف بنده در قبال همسرم چیست؟

جواب: (نمی‌دانم چرا امروز ما بیشتر راجع به

مسائل مشکله مورد سؤال قرار گرفتیم!) خُب شما

بایستی که اطاعت بکنید و وظیفه خودتان را انجام

بدهید، اما حالا اگر توقعات یک نفر برآورده

نمی‌شود خُب آن یک مطلب دیگری است، آن دیگر

به آن کیفیت تفکر او بستگی دارد. عرض کردم که

همه در یک سطح نیستند و اشخاص در این قضیه

متفاوت هستند، آنچه ما وظیفه داریم، فرق نمی‌کند

چه زن و چه مرد، این است که هرکدام تکلیف و

وظیفه خودشان را انجام بدهند و خودشان را هم

گول نزنند و به خاطر مسائل و سلیقه‌ها، قضایا را به

نفع خودشان تفسیر و توجیه نکنند! و بهترین قاضی

هم خود وجدان انسان است که می‌تواند قضاوت

کند که الآن در این زمینه به وظیفه عمل شده یا نشده

است.

انسان باید آن راهی را که برای او در نظر گرفته

شده، ادامه بدهد و بداند که آن راه، بی‌فراز و نشیب

نخواهد بود و برای هر کسی پرونده خاص به خود او تعیین شده است. گرچه ایده و بالاترین حد از مبانی که برای ما در ارتباط با مسائل خانوادگی گفتند، محبت زائد و عشق به خانواده است - همان طور که بنده هم بارها این مطلب را به نقل از بزرگان، خدمت دوستان عرض کردم - ولی درعین حال انگار خواست و مشیت خدا، فراز و نشیب در این مسائل خانوادگی است، این هست، این فراز و نشیب وجود دارد. در این فراز و نشیبها است که انسان چیزی گیرش می آید و چیزی می فهمد. بنابراین توقع اینکه انسان همیشه یک زندگی یک نواختی داشته باشد که آب از آب تکان نخورد، این یک توقع ناپخته ای است. بالآخره روزگار به دست ما و به قلم تقدیر ما نمی گردد، روزگار برای خودش، روش خودش را دارد و افراد هم برای خودشان روش خودشان را دارند. امروز یک نفر با شما رفاقت می کند و فردا سر هیچ، رفاقت را به هم می زند. خب بعضی از همین افراد ارتباطشان با ما قدری کم رنگ شده و فلان شده و فاصله گرفتند!

من به یک شخص می‌گفتم: من هرچه فکر می‌کنم که من چه کردم که این ارتباطِ سی ساله یک مرتبه قطع بشود، خُب به فکرم چیزی نمی‌رسد. خُب به من بگویید که آخر من چه کردم؟! من در این قضیه چه کاری انجام دادم؟! توجه می‌کنید؟!

تاثیر بیشتر مشکلات و ناملایمات در زندگی از پنجاه سال نماز شب خواندن

وقتی به همین راحتی، یک ارتباط به این محکمی و سی ساله، سریع و بدون تأمل و درنگ قطع می‌شود و می‌گوید: خدا حافظ شما! اصلاً شما چه کسی هستی؟! خُب این چه چیزی را برای انسان می‌رساند؟ این خیلی برای آدم مفید است. البته ممکن است مقداری سخت باشد ولی آن طرف سکه‌اش این است که دل به این اهل دنیا مبند، دل را جایی ببند که هیچ وقت نمی‌توانی از آن جدا شوی، آن‌هم نمی‌تواند از تو جدا شود، آنجا دل را ببند. گرچه مسائل، مسائل سختی است ولی در پشتش خیلی مطالب هست. در این رفتن‌ها خیلی مسائل خوابیده، در این مرض‌ها خیلی قضایا خوابیده، در این دور شدن‌ها و فراق‌ها خیلی مطالب خوابیده، چیزهایی خوابیده که با پنجاه سال نماز شب هم گیر

آدم نمی آید.

چیزی را که یک فراق، یک مرگ، یک مرض،
یک ناملایمات، به شما می دهد، اگر شما پنجاه سال
هم نمازشب بخوانی، این نمازشب آن را به شما
نمی دهد، آن جای خودش را دارد، نماز شب جای
خودش را دارد، تأثیر خودش را دارد، این به جای
خود. اما آن تأثیر کردن، آن تأثیر جدا شدن، آن تأثیر
چسباندن به یک ذات دیگر، آن تأثیر تعلق، آن با
نمازشب پیدا نمی شود، آن با قرآن خواندن پیدا
نمی شود، اینها کمک می کند ولی آن تأثیر را ندارد.
این کردن و جدا شدن و... باید در پرونده انسان
باشد، در این برنامه ای که خدا قرار داده، آن نقطه اش
این است، و اگر انسان با آغوش باز اینها را پذیرا
بشود و پذیرایی کند، خیلی چیز نصیبش می شود اما
اگر دائماً شروع کند به داد و بیداد و هوار و... نه،
فایده ای ندارد، بالاخره روزگار هم کار خودش را
می کند و کاری با نظر آدم ندارد.

من واقعاً دارم عرض می کنم که من بعد از پنجاه
و شش هفت سال سن، آن نمازی را که الآن می خوانم
تا آن نمازی را که دو سال پیش با حیات والده

می‌خواندم فرق می‌کند، تفاوت می‌کند! والدۀ من خیلی به بنده تعلق داشت، من سرم درد می‌کرد او قلبش درد می‌کرد! خیلی عجیب بود! نمی‌دانم از میان این بچه‌ها، خلاصه چطور [ایشان به ما این‌همه تعلق داشت؟! انگار] علی‌آباد هم شهری است! توجه می‌کنید! لذا بنده حتّی مسافرت هم که می‌رفتم اصلاً به ایشان نمی‌گفتم، می‌ترسیدم بگویم چون اصلاً از وقتی که می‌رفتم تا برمی‌گشتم ایشان دائماً در اضطراب و فلان بود! و خُب ما واقعاً نسبت به ارتباط و خدمت به ایشان و امثال‌ذلک مقصر و قاصر بودیم! ولی همین ارتباط باعث تعلق می‌شود. خب مادر اصلاً وسیلهٔ برای حرکت انسان است، پدر وسیلهٔ برای راه انسان است. این همه تأکید که ما در اسلام، در تشیع، در دستورات بزرگان و اولیاء نسبت به محبت به پدر و به‌خصوص به مادر داریم و مطالبی که من از مرحوم آقا شنیدم واقعاً عجیب است! شخص پیش ایشان آمده بود و می‌گفت: «آقا پدر و مادر من کمونیست هستند!» ایشان می‌فرمودند: «به تو چه مربوط است که آنها کمونیست هستند؟ تو

باید بروی و با آنها مانند یک شیعهٔ امیرالمؤمنین
علیه‌السلام عمل کنی و دست و پایشان را ببوسی!»
اینها را من از ایشان شنیدم! «به تو چه مربوط است
که آنها کمونیست هستند؟! آنها خودشان می‌دانند با
خدای خودشان! شما چه کار دارید؟» توجه
می‌کنید؟! ما اینها را از ایشان شنیدیم، یک‌هم‌چنین
تعبیراتی را از ایشان می‌شنیدیم!

حالا انسان ببیند که خُب مادری دارد که در
یک‌هم‌چنین شرایطی و با چه وضعی و با چه کیفیتی
[با انسان برخورد می‌کند و اظهار علاقه می‌کند؟!]
واقعاً اگر توفیقی هم خدا به ما داده باشد از
صدقه‌سر همین‌ها بوده است دیگر، از زحماتی که
اینها برای ما کشیدند و دورانی که گذشته و مسائلی
که بنده به یاد دارم که شاید تحملش برای زن‌های
امروزی غیرممکن باشد! درعین حال ما در آن موقع
به هوای اینکه بالأخره گاهی می‌رفتیم مشهد و
دستشان را می‌بوسیدیم، پایشان را می‌بوسیدیم،
خوش بودیم دیگر به اینکه بالأخره مادر داریم و
دعایش هم بالای سر ما است. ولی حالا که رفته
می‌بینم حالا وضعیت فرق می‌کند، انگار باید این

قضیه انجام بشود، باید این عُلَقه هم کنده بشود!
توجه می‌کنید؟!

بله! انسان تا وقتی که اینها هستند باید تا جایی
که می‌تواند اینها را روی چشمش بگذارد، ولی نباید
دیگر توقع داشته باشد که الی ابد الابد این‌طور باشد.
نه، تا وقتی که هستند انسان باید طبق همان پرونده
عمل کند، طبق همان دستور عمل کند، و وقتی هم
که رفتند خدا را شکر کند بر اینکه پروندهٔ جدیدی
برایش باز شده است و خدا می‌خواهد حالا آن طرف
سکه را نشان بدهد که حالا بیا به طرف من، تا حالا
برای پدر و مادرت بودی، تا حالا زحمت
می‌کشیدی، بسیار خوب اجرت را می‌دهم، همه را
تمام و کمال دادم، این به‌جای خود محفوظ اما این
همه‌اش نبود، حالا بلند شو بیا این طرف سکه را
تماشا کن، این طرف کاغذ را ببین، بیا این عالم را
ببین، لذا اصلاً می‌بینی عجب! اصلاً نمازمان در آن
موقع یک چیز دیگری بود و الآن یک چیز دیگری
است، توجهمان در آن موقع چیزی بود و الآن چیز
دیگری است! خُب آن‌هم برای خدا بود، اما بالأخره

این دو حال باهم فرق می‌کند. لذا اینکه می‌گویند توحید مراتبی دارد، معرفت مراتبی دارد برای همین است که انسان اینها را هم تجربه کند. لذا همه اینها در جایگاه خودش و در راستای خودش باید انجام بشود.

(مسئله سلوکی)

اجازه در عمل به دستورالعمل‌هایی که در جلد دوم مطلع انوار آمده است

سؤال: در مطلع انوار جلد دو دستورالعمل‌هایی

آمده مثل ذکر که علامه قاضی - رضوان الله تعالی

علیه - برای رفع دشمن آورده^۱ و دستور علامه حداد -

رحمة الله علیه - که خواندن سورة والذاریات را برای

حفظ و حرزی که ایشان برای حفظ علامه طهرانی -

رضوان الله تعالی علیه - و فرزندانش نوشته بودند که

بسم الله الرحمن الرحیم در مربعات بوده،^۲ آیا به ما

اجازه انجام این دستورات را می‌دهید؟

جواب: اشکال ندارد، می‌شود انجام داد.

عدم توان نسبت به ارتباط با دیگران به واسطه غلبه حالات مخصوصاً بعد از زیارات

^۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۶۰.

^۲. همان.

سؤال: از سال نود و یک وارد جمع دوستان شدم، بنده وقتی بیرون از خانه با دیگران مواجه می‌شوم احساس سنگینی، خواب و غیره می‌کنم، در صحبت کردن دچار مشکل می‌شوم و ...

جواب: بله! این مسئله به همین کیفیت، گاهی برای انسان به واسطه غلبه حالات، اتفاق می‌افتد. در بعضی از حالات روحی، انسان قدرت برای ارتباط با دیگران را از دست می‌دهد، نسبت به افرادی که از محل متبرّکه، زیارتی یا جایگاهی برمی‌گردند، این قضیه بیشتر است که تا مدت‌ها توان ارتباط با دیگران را ندارند، البته این به صورت‌های مختلفی ممکن است پیدا بشود، گاهی به صورت حال تهوع برای انسان پیدا می‌شود، مخصوصاً علامتش این است که اگر در مسجدی یا در حسینیه‌ای یا در جایی برود، این حالت از بین می‌رود، فقط در وقتی که در مجامع عمومی ظاهر بشود یا افراد نامناسب و ناسنخیت با او تماس پیدا کنند، این حالت التهاب برای او پیدا می‌شود، یا لکنت زبان پیدا می‌کند، همه اینها مربوط به همین حالات است، البته ممکن است برطرف

بشود و ممکن هم است که بماند، این مطلب مهمی نیست.

لزوم عمل به تکلیف و لزوم راضی بودن نسبت به مقدرات الهی

سؤال: چه تفکری باعث می شود که نسبت به فقر و تنگدستی خود و اطرافیان صبر و تحمل کنیم و آن را از طرف خدا ببینیم و این امر باعث یأس و ناامیدی از رحمت خدا نشود؟ و چه عاملی باعث این پدیده می شود که گروهی از انسان ها در نهایت امکانات و راحتی باشند و گروهی حتی برای نان شب خود در رنج و مضیقه باشند؟ آیا این ربطی به تلاش و کوشش دارد یا مسائل دیگری هم در این مسئله دخیل است؟

جواب: ببینید! خُب اینها مطالبی است که فقط یک قضیه نمی تواند در این مسائل دخیل باشد. این مسائل جهات مختلفی دارد: بعضی ها ناتوانی خودشان و اینکه نمی توانند به چیزی دسترسی پیدا کنند را به پای تقدیر می گذارند، بعضی ها ممکن است به واسطه اشتباهاتی که می کنند، خودشان را در بعضی از این مضیقه ها قرار می دهند و این را به پای تقدیر و سحر و جادو و... می گذارند، بعضی ها

به خاطر بعضی از خطاها یا بعضی از ارتباطات که انجام می‌شود، آن راه و آن وضعیت را به هم می‌ریزند، بعضی‌ها به خاطر کار خلافی که انجام می‌دهند، راه رزق و روزی‌شان را به روی خودشان می‌بندند، بعضی‌ها هم که خُب صلاح بر این است که در همین وضعیت بمانند، این یک چیز طبیعی است و چیز خاصی نیست.

شخصی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سراغ حضرت آمد و گفت:

من فقیرم! حضرت فرمودند: ثروت برای تو مانع است و به صلاح تو نیست! گفت: شما چه کار دارید من می‌خواهم ثروتمند بشوم و بعد هم شما حالا خواهید دید که این ثروت برای من مانع نیست! ایشان فرمودند: خُب حالا که خودت می‌خواهی بسم الله! دو درهم به او دادند و فرمودند: با این دو درهم برو کار کن. او هم رفت کار کرد و یک بز یا یک گوسفند خرید و اینها شروع کردند به زاییدن و فلان! و کم‌کم زیاد شدند! (حالا دو درهم بیشتر به او نداده بودند امّا این دو درهم، درهمی بود که باید این شخص را نابودش کند! قضیه این است! حالا که خودت می‌خواهی نابود شوی بسم الله، راه هست! یک

آیه قرآن در این زمینه هست که خیلی خیلی
عجیب است!)^۱ خلاصه این شخص رفت و

۱. سوره توبه (۹) آیات ۷۵ - ۷۹: ﴿وَمِنْهُمْ

مَنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ ؕءَاتٰىنَا مِنْ فَضْلٍ لَّهٖ لَنَصَّدَّقَنَّ
وَلَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ * فَلَمَّآ ؕءَاتٰىهُمْ مِّنْ
فَضْلٍ لَّهٖ بَخِلُوْا بِهٖ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مَّعَ رِضُوْنَ *
فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقٌ ؕا فِى قُلُوْبِهِمْ ؕ اِلٰى يَوْمٍ
يَلْزَمُوْنَهُۥ بِمَا ؕاَخٰ لَفُوْا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَبِمَا كَانُوْا
يَكْذِبُوْنَ * اَلَمْ يَعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ
سِرَّهُمْ وَنَجْوٰىهُمْ ؕ وَاَنَّ اللّٰهَ عَلٰمُ الْغُيُوْبِ *
اَلَّذِيْنَ يَلِ الْمَزُوْنِ اَلْمُطَوِّعِيْنَ مِنْ اَلْمُؤْمِنِيْنَ فِى
الصَّدَقٰتِ وَالَّذِيْنَ لَا يَجِدُوْنَ اِلَّا جَهْدَهُمْ
فِيْسَخَرُوْنَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ
عَذَابٌ اَلِيْمٌ﴾

؛ امام شناسی، ج ۱۰، ۳۱۵:

«و بعضی از منافقین این طور با خدا عهد بسته‌اند که اگر خدا از فضل خود
به ما بدهد، البتّه و البتّه زکات مال خود را داده؛ و صدقه را خواهیم پرداخت؛
و البتّه از صالحین و نیکوکاران خواهیم بود. * و با وجود این، چون خداوند
از فضل خود به آنها مرحمت فرمود؛ بر آن مال بخل ورزیده؛ و از دادن زکوة
و صدقه امتناع نموده؛ و به دین خدا پشت کردند. * و بالتّیجه، آن بخل در
دلّهای ایشان، نفاقى را به جای گذاشت که تا روزی که خدا را ملاقات کنند؛
و مرگ آنها برسد، آن نفاق باقى خواهد بود؛ و این پیوستگى نفاق تا روز
مرگ به علّت آنست که با میعادى که با خدا نهادند؛ مخالفت کرده؛ و به
واسطه نفس کاذب و دروغگوئى بود که دروغ مى‌گفتند. * آیا ایشان

گوسفند خرید و فلان و این حرف‌ها و گله‌دار
 شد و دیگر او که هر روز می‌آمد و در نماز پیامبر
 شرکت می‌کرد - لابد خودتان شنیدید دیگر،
 من هم به اجمال می‌گویم - دیگر نتوانست در
 نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت
 کند و گله‌اش را به بیرون مدینه برد. دائماً پیغمبر
 سراغش را می‌گرفتند و می‌فرمودند: او کجا
 است؟ می‌گفت: الآن حوصله ندارم بیایم و فعلاً
 گوسفندها فلان است و گرگ می‌آید می‌خورد و
 مجبورم که بیرون باشم و از این مسائل!^۱

شخصی که از بستگان مرحوم آقا بود و بعد هم
 فوت کرد، البته اول، حالش خوب بود، او ورشکست
 شده بود، پیش ایشان آمده بود و خلاصه التماس دعا
 داشت! من به آقا گفتم: مثل اینکه هر وقت
 ورشکست می‌شود سراغ شما می‌آید؟! ایشان
 فرمودند: «بله! ولی این دفعه می‌گوید که دیگر مثل

ندانسته‌اند که خداوند از پنهانی‌های آنها، و از راز گفتن‌های آنها، خبر دارد؛
 و اینکه خداوند علّام الغیوب است؟! * کسانی که عیب‌جوئی می‌کنند، و
 خرده می‌گیرند بر آن مردان مؤمنی که از روی طوع و رغبت، صدقات خود
 را به نحو فراوان می‌دهند؛ و مسخره می‌کنند آن مردان مؤمنی را که غیر از
 نهایت مقدار سعی و کوشش خود نمی‌توانند چیزی بدست آورده، و صدقه
 بدهند؛ و بر آن کمی و قلّت صدقه خرده می‌گیرند و مسخره می‌نمایند،
 خداوند ایشان را سُخْرِیّه می‌کند؛ و از برای ایشانست عذابی دردناک»
 ۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۱؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۰.

سابقم نیستم.» خلاصه این شخص کم‌کم کار و بارش گرفت و فلان و دیگر جلسهٔ عصر جمعه کمتر می‌آمد، یک جلسه می‌آمد، یک جلسه نمی‌آمد. یک دفعه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به او فرمودند:

چرا شما جلسات عصر جمعه نمی‌آید؟ گفت: آقای فلانی! - حالا اسم نمی‌برم که به چه اسمی معمولاً مرحوم آقا را مخاطب خودشان قرار می‌دادند چون مرحوم آقا یکی از بستگان نزدیکش بودند - اگر بیایم مرغ‌ها از جوجه‌کشی و... می‌افتند! مرغ‌ها از گُرسنگی می‌میرند! مرحوم آقا هم فرمودند: آقای فلان! بگذار مرغ‌ها بمیرند! چرا داری آمدن به جلسهٔ عصر جمعه را از دست می‌دهی؟! بگذار مرغ‌ها بمیرند! تو داری خودت می‌میری، آن وقت فکر مرغ‌ها را می‌کنی؟! تو الآن داری خودت را می‌کشی، تو الآن داری استعداد خودت را از بین می‌بری، تو الآن داری خودت را نابود می‌کنی!

و نابود هم شد! بعد مسائلی برای او پیش آمد و به کیفیتی خلاصه بله! ما را از دنیا رفتیم شد! خلاصه به آن قسم و کیفیت از دنیا رفت!

تو باید به جلسهٔ عصر جمعه بیایی، باید خودت

را در این فضا قرار بدهی، باید خودت را در این جمع قرار بدهی که در این فضایی که برای تو آماده شده بتوانی حرکت کنی. اگر جدا بشوی کم کم جدایت می کنند و در یک عالم دیگری قرارت می دهند!

خلاصه این شخص در زمان پیامبر هم کم کم از پیامبر دور شد! بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند دنبالش که بروید از او زکات بگیرید چون این شخص هم گوسفندانش زیاد شده بودند، خُب این هم فکر می کرد که گوسفندان را خودش به دست آورده و فلان و به آن نماینده پیغمبر گفت که:

نه! من خودم برای پیغمبر گوسفند می فرستم! تو حالا برگرد! نماینده پیغمبر را رد کرد! بعد وقتی که نماینده حضرت برگشت مدینه و جریان را گفت، حضرت فرمودند: ای داد بیداد! گفتم که این برای او ضرر دارد! بعد این شخص به مدینه آمد و گفت که یا رسول الله! حالا آن موقع نشد که زکات بدهم اما حالا هرچه شما بفرمایید عمل می کنم؟ حضرت فرمودند: ما یک مرتبه بیشتر امر نمی کنیم، نماینده من آمد و تو زکات گوسفندان را ندادی و من دیگر از تو چیزی

قبول نخواهم کرد!¹

و خُب خسرالدنيا و الآخرة شد! توجه کردید؟!

این مسئله هم به این کیفیت است، برای بعضی ها صلاح نیست که این انجام بشود. بنده با چشم خودم این مسائل را می دیدم که بارها افرادی پیش مرحوم آقا می آمدند و از وضع زندگی خود گلایه داشتند و خلاصه از ایشان التماس دعا داشتند! و بعد مرحوم آقا می فرمودند: «همین وضع زندگی که تو داری، الآن همین برای تو صلاح است.» و آنها بعد از مدتی الحاح کردند، اصرار بر تغییر کردند و بعد رفتند و خودشان قطع شدند!

آیه قرآن عجیب است، ما باید همیشه این آیه را در نظر داشته باشیم که:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾

«هر کسی دنیا را بخواهد ما به او دنیا را می دهیم، (خدا می گوید: ما به او دنیا را می دهیم، ببینید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند، بیا این

¹. تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۱۸۴۸.

دو درهم را بگیر، برو آخرت خراب شد!) و کسی که آخرت را بخواهد ما آخرت را برای او تقدیر می‌کنیم. (و بعد هم می‌فرماید): هر دو از ناحیه ما تأمین خواهد شد. خیال نکنید فقط آنچه مربوط به آخرت است، ما آن را به شما می‌دهیم، آنچه هم مربوط به دنیا است آن را هم ما می‌دهیم، این دیگر بسته به انتخاب و اختیار شما است که کدام را می‌خواهید اختیار کنید؟!»

این آیات در صدد بیان همین مطالبی است که امروز خدمت شما عرض کردم.

(متفرقات)

دریافت پاسخ سؤالات از طریق نامه‌نگاری و سایت

سؤال: خواهشمندم فردی را در طهران مشخص نمایید که بتوانیم حضوری یا تلفنی سؤالات احکام را از ایشان پرسیم یا مشورت‌ها و سؤالات را خدمت ایشان عرض کنیم؟

جواب: خُب بنده در طهران نمی‌توانم کسی را معرفی کنم که اگر کسی سؤالی دارد به او رجوع کند. هر کسی مطلبی و سؤالی دارد می‌تواند توسط همین وسایل ارتباطی که فعلاً هست بیان کند و این بهتر است. چون گاهی اوقات دیده شده که بعضی از

مطالبی که مطرح شده، در این مطالب، اختلافات و تفاوت‌هایی پیش آمده و خود این موجب سؤال شده است. الآن خُب وسایل هست، سایت هست، نامه‌نگاری هست و خود بنده به سؤالات و مسائلی که مربوط به احکام است پاسخ می‌دهم.

خواستم این را هم خدمت دوستان عرض کنم که با توجه به موقعیتی که برای بنده پیش آمده و تأکیدی که اطباء و دوستان کردند، دیگر آن آمادگی و استعدادی را که ما سابق نسبت به بیان مطالب و یا مثلاً پاسخ دادن‌ها و امثال ذلک داشتیم، طبعاً الآن بنده در محدودیت‌هایی قرار دارم و لذا سعی می‌کنم که از همین محدودیت برای آنچه مورد نظر هست استفاده کنم، و دیگر بیش از آن مقدار نمی‌توانم.

خُب بنده سابق گاهی اوقات اِتِّفاق می‌افتاد که در بیست و چهار ساعت، هفده ساعت فقط تنهایی صحبت می‌کردم! ولی الآن دیگر یک هم‌چنین مطالبی نیست و خلاصه یک هم‌چنین آمادگی‌هایی دیگر نیست. فرض کنید از بیست و چهار ساعت، هفده ساعت صحبت کردن که تازه بعضی از مجالس‌مان ساعت یک بعد از نصف‌شب شروع

می‌شد، مجالسی که با ادیان و مسیحیت و یهودیت و... در کشورهای دیگر و خارج از ایران داشتیم، خُب الآن دیگر یک‌هم‌چنین فرصت و مسئله‌ای نیست. طبعاً طبق این محذوریت خُب ما مجبور هستیم که به تألیفات و یا پاسخ بعضی از نامه‌هایی که هست اکتفا کنیم. لذا بنده از دوستان تقاضا دارم که مسائلی را که مربوط به مطالب خانوادگی است یا مسائلی را که مربوط به خواب و... است، دیگر مطرح نکنند چون بنده دیگر مجالی را برای پاسخ دادن به این گونه مطالب ندارم. بنده فقط مطالبی را که مربوط به مطالب عرفانی است یا مسائلی که مربوط به احکام فقهی است، آنها را پاسخ می‌دهم و البته سعی بنده هم بر این است که اگر بتوانم فرصتی پیدا کنم که قدری مبسوط‌تر به سؤالات پاسخ بدهم، قدری بازتر کنم، قدری بیشتر وقت بگذارم، البته آن دیگر بستگی به حال من و کیفیت و کمیت سؤال‌ها دارد.

البته بله، بعضی از همین دوستانی که می‌آیند و در مجالس شرکت می‌کنند، ممکن است سؤالات

و... به آنها داده بشود و آنها پاسخ بدهند، ولی خُب
راه سهل ترش همین است که سؤال به وسیله همین
وسایل عمومی که در اختیار است مطرح بشود چون
در این صورت مطلب زودتر و سهل تر به نتیجه
خواهد رسید.

(مسئله شرعی)

حکم تعلق و عدم تعلق خمس به جهیزیه و پول حج

سؤال: پسری که والدین او توانایی کمک برای
هزینه ازدواج و تشکیل خانواده برای او را ندارند، آیا
به درآمد او که می تواند با پس انداز چند ساله آن، این
هزینه ها را تأمین بکند، خمس تعلق می گیرد؟

جواب: این مطلب را هم بنده عرض کردم که
نسبت به جهیزیه، افرادی که نمی توانند جهیزیه را در
همان سال های آخرِ آمادگی برای ازدواج، تأمین
کنند، اشکالی ندارد که جهیزیه را از سال های قبل
تأمین کنند، و نسبت به مسئله حج هم قضیه
همین طور است، در مسئله حج باید و واجب است
که شخص بالغ - که البته سن بلوغ را همان طوری که
عرض کردم، برای دختران حدود چهارده سالگی
است نه نه سالگی و برای پسران هم که پانزده سال

تمام است - از اوّل بلوغ برای رفتن به حجّ پس انداز کند، همان طوری که برای سایر امور زندگی پس انداز می کند و خب حجّ مقدم است، پس باید پس انداز کنند، پول را کنار بگذارند چون ممکن است که برای یک نفر چند سال طول بکشد تا اینکه این پس انداز به آن حد نصاب برای رفتن برسد. نسبت به حجّ خیلی دقت داشته باشید، این طور نیست که فرض کنید که سن به سی چهار سالگی و پنجاه سالگی برسد و یک دفعه از آسمان دری باز بشود و یک پولی برسد و...، نه این طور نیست. باید از هنگام بلوغ و حتّی مطلب بالاتر از این است، متنها حالا ما جرأت گفتنش را نداریم، این مقدارش را می گوئیم که واجب است برای پسر و دختر که برای حجّ خودشان صندوقی، چیزی کنار بگذارند که این مبالغ به آن حد برسد.

البتّه نسبت به این قضیه خمس هم تعلق می گیرد. خمسش را کنار بگذارند و بقیه اش را در آن صندوق بگذارند، این ایراد ندارد.

و امّا نسبت به جهیزیه، اگر جهیزیه از چند سال

قبل از ازدواج مثلاً سه چهار سال قبل از ازدواج، این قضیه بخواهد شروع بشود بعد ازدواج کند، اینها خمس ندارد؛ ولی اگر نه، از دوران بچگی، مثلاً فرض کنید که ما این ظرف را برای این کنار می‌گذاریم، یا این یخچال را کنار می‌گذاریم، یا آن قالی را فرض کنید که از همان سه ساله بودن بچه تهیه می‌کنیم و کنار می‌گذاریم - بابا سه ساله حالا کو تا بزرگ شود؟! خُب خدا بزرگ است - این خمس دارد.

بنابراین اگر امکانات یک خانواده این است که از سه چهار سال مانده به ازدواج اقدام بکنند، این خمس ندارد چون دیگر در همان زمان است. ولی اگر از کودکی بخواهند این کار را انجام بدهند احتیاطاً، البته بهتر است که خمس را بپردازند.

خُب دیگر اگر اجازه بفرمایید از خدمت دوستان مرخص بشویم!

(مسئله سلوکی)

لزوم مراقبه و عدم توجه نسبت به اشتباهات و گناهان گذشته

سؤال: مشکلاتی برای ما در زندگی پیش می‌آید، هرچند با توجه به صحبت‌هایی که تا حالا شنیدیم و

فهمیدیم که اینها لازمهٔ مسیر است، اینکه اینها آزمایشات الهی هستند، البته در این حرفی نیست، مشکل ماییم، من نوعاً تحمل کم است و بعضی از این مشکلات ممکن است تحمل را بالا برد ولی لطمهٔ روحی و خاطرات بدی از اعمال خودم و کارهای اشتباه، برایم باقی می ماند، این اشتباهات گاهی از بین رفتنی نیست چه در وجود ما و چه در وجود دیگران، وظیفه چیست؟

جواب: ببینید! مراقبه معنایش همین است دیگر، معنای مراقبه این است که انسان مواظب باشد تا حد امکان نسبت به آنچه انجام می دهد، این مخالف با دستورات الهی نباشد. و بعد هم انسان باید خودش را به خدا بسپارد و همیشه آینده را نگاه کند. تفکر نسبت به گذشته و مرتب به دنبال قبل گشتن، این برای سالک مضر است و باعث می شود حرکت او متوقف شود. انسان اگر هم اشتباه کرده، خب خدا هم پشت سرش بخشنده است، اشکال ندارد، مگر انسان نباید اشتباه کند؟!

حتماً شنیدید که راجع به قضیهٔ بعد از فوت

مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - به من اعتراض کردند که چرا شما بعد از فوت مرحوم آقا آن طوری صحبت کردی؟! من گفتم که قصد و غرضم از صحبت این بود و اینکه شما می گوید نبود، مرتب اصرار کردند که نه! شما حتماً غرضت این بوده! گفتم: اصلاً غرضم همین بود که شما می گوید! حالا خوب شد؟! حالا چه می گوید؟ اصلاً اشتباه کردم، دلم خواست که اشتباه کنم، اشتباه کردم و حالا هم می گویم که اشتباه کردم و حرفم را پس می گیرم. گفتند: نه! پس دیگر نمی شود به حرف شما اعتماد کرد، چون شما اشتباه کردید! گفتم: عجب! پس بفرمایید که جنابعالی معصوم هستید که می گوید بنده نباید اشتباه بکنم! معنایش این است دیگر. معنایش این است که بنده چون اشتباه کردم پس الآن حرف های من دیگر قابل اعتماد نیست، خُب نیست که نیست، عمل نکن. ولی با این حرف، معلوم می شود که شماها و امثال شماها، معصوم هستید و هیچ وقت و در هیچ زمانی اشتباه نمی کنید!

نه آقا جان! شیعه فقط یک نفر را معصوم می داند

و بقیه همه خطاکار هستند. متها خدا به یک کسی

این توفیق را می‌دهد که اگر اشتباه کرده، بگویند که
من اشتباه کردم و حرفم را پس می‌گیرم و افرادی را
که به اشتباه انداختم، الآن از اشتباه درمی‌آورم. و خدا
این توفیق را به شماها نداده است که اگر اشتباه
کردید بگویید که ما اشتباه کردیم و الآن هم که اشتباه
می‌کنید بگویید که ما داریم اشتباه می‌کنیم، این توفیق
قسمت شما نشده است. همه ما اشتباه می‌کنیم، چه
اشکال دارد؟ کسی از ما التزام نگرفته که اشتباه نکنیم،
عناد نداشته باشیم، غرض نداشته باشیم، چون آن
چیزی که خدا نمی‌پسندد عناد است، ایستادن در
مقابل خدا است، آن را خدا نمی‌پسندد، والاّ اشتباه،
خُب خدا خودش ما را این‌طوری خلق کرده، خدا
خودش ما را بشر خلق کرده و بشر هم اشتباه می‌کند.
بنابراین همان‌طوری که بزرگان می‌فرمودند و
مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - به بنده
می‌فرمودند:

سالک نباید به گناه‌ها و اشتباهات گذشته‌اش نگاه
کند، باید به رحمت و امید خدا در آینده توجه
کند.

اگر اشتباه کردیم می‌گوییم خدایا توبه کردیم،

استغفرالله، تو چشمت را درویش کن و خلاصه
زیرسبیلی رد کن! خدا هم می گوید: باشد، حالا که
تو ما را این قدر قبول داری ما هم رد می شویم، کاری
به کارت نداریم! آنچه جای نگرانی و ترس دارد این
است که انسان در مقابل حق و در مقابل واقع
می ایستد و زیر بار نمی رود. بنابراین ما به رحمت
خدا مستظهر^۱ هستیم و همیشه باید رحمت او را
مورد توجه قرار بدهیم، خدا هم از این بنده خوشش
می آید. خدا از بندهای خوشش می آید که در نزد او،
خدا غول جلوه نکند! خدا از بندهای خوشش می آید
که در نزد او، خدا یک خدای مهربانی باشد.

به قول مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که
می فرمودند:

من این الله شناسی را نوشتم برای اینکه بگویم:
بابا خدا را من آوردم گذاشتم در بغلتان، این قدر
خدا را دیو تصور نکنید، این قدر خدا را غول
تصور نکنید، این قدر از خدا نترسید، این قدر بین
خودتان و خدا فاصله نیندازید! خدا بغلتان است،
دارد بغلتان می کند، خدا در کنارتان نشسته، خدا

^۱ . لغت نامه دهخدا: «نعت مفعولی به معنای تکیه کرده و پشت گرم.»

دارد با شما حرف می‌زند، خدا دارد با شما
می‌خندد، من می‌خواهم این خدا را بیاورم در
خانه‌ها، می‌خواهم این خدا را بیاورم در
تفکرات، در ذهن، در قلب.

خدا رحمتشان کند! و علتش هم این است که
اینها فقط خدا را شناختند. آنهایی که انسان را از خدا
می‌ترسانند، آنها خدا را شناختند، اینها خدا را
شناختند که دارند راه را این طور برای ما باز می‌کنند
و راه را نمی‌بندند.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ
هَدَانَا اللَّهُ﴾.^۱

حمد و شکر خدا را که این مکتب را به ما نشان
داد و چشم ما را به این مسائل باز کرد و آنچه دیگران
در آن گرفتار و ناراحت و در فکر هستند، الحمدلله
خدا این چیزها را برای ما قرار نداد. ان شاءالله خدا
فکر و ذهن و نفس ما را در راه و طریق رسیدن به
خودش مستقر و پایدار بگرداند.

^۱ . سوره اعراف (۷) آیه ۴۳؛ معاد شناسی، ج ۸، ص ۳۴۹:

«شکر و سپاس، اختصاص به آن کسی دارد که ما را بدین مقام مشرف و
هدایت کرد و اگر هدایت او نبود ما چنین نبودیم که بتوانیم به چنین جایی
و درجه‌ای هدایت شویم.»

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ